

گفتگو با فرهنگ سازان بزرگ ایران

۵ - مصاحبه با آقای شمس الدین محمد حافظ (بخش چهار)

از دکتر عباس احمدی



دل جز مهر مَهروبان، طریقی بر نمی گیرد
ز هر در می دهم پندش، و لیکن در نمی گیرد
سر و چشمی چنین دلکش، تو گویی چشم ازو بردوز
برو کاین وعظ بی معنی، مرا در سر نمی گیرد (حافظ)
(تابلوی «عشق آسمانی و زمینی»، اثر تیتان، نقاش چیره دست دوره ی رنسانس ایتالیا)

ع ۱ - آقای شمس الدین محمد حافظ، از این که با این همه گرفتاری، دعوت ما را برای مصاحبه قبول کرده اید بسیار سپاسگزارم. دیروز راجع به مکتب اغتنام فرصت و روز پیش از آن در باره ی مکتب عرفان، با شما صحبت کردیم. امروز می خواهیم نشان بدهیم که چگونه جنابعالی این دو مکتب را با هم تلفیق کرده اید و از آن یک فلسفه ی متعادل و چند بعدی به وجود آورده اید. اگر موافق باشید، گفتگوی خود را با مقایسه ی جنابعالی با خیام شروع کنیم.
ش م ح - موافقم.

۱ - ز کجا آمده ام آمدنم پُهر چه بود؟

ع ۱ - همان طور که می دانید، خیام، حکیم پر آوازه ی نیشابور، می پرسد که آدمی از کجا آمده است و به کجا می رود:

کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست (خیام)

کس می نزند در این معنی راست

شما در پاسخ به این سوال که « آدمی از کجا آمده است؟»، می گوید که بشر، پرنده ی گلشن قدس است و از باغ فردوس به این جهان خاکی (= خراب آباد) آمده است:

طاير گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
من ملک بودم و فردوس برین جايم بود
که در این دامگه حادثه چون افتادم
آدم آورد در این دیر خراب آبادم

شما در پاسخ به سوال دوم که « آدمی به کجا می رود؟»، می گوید که بشر به گشن رضوان باز خواهد گشت:

حجاب چهره ی جان می شود غبار تم
چنین قفس، نه سزای چو من خوش الحانی ست
خوشا دمی که از آن چهره پرده بر فکرم
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم (۹۷۴)

جنابعالی در برابر آن نقاش ازلی که این همه نقش عجب در گردش پرگار اوست سر تعظیم فرود می آورید و از فردوس برین و بهشت سردی، سخن می گوید، اما حکیم نیشابور، حور و قصور و بهشت و دوزخ را قبول ندارد و می گوید:

از حور و قصور و ز بهشت و دوزخ
فارغ بنشین که آن هر آوازه دهند (خیام)

ایشان، بهشت را مانند دهل می داند که شنیدن آواز آن از دور خوش است.

گویند کسان بهشت با حور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بشوی
من می گویم که آب انگور خوش است
کاواز دهل شنیدن از دور خوش است (خیام)

باید اذعان داشت که حکیم نیشابور در این مورد، راه افراط در پیش گرفته است. نه تنها من که بسیار کسان دیگر نیز با همه ی احترامی که برای فرزانه ی نیشابور قایلیم، نمی توانیم در این مورد با او همراه باشیم. اصولاً، خردمندان با افراط در امور مخالفند. ویلیام شکسپیر، نمایش نامه نویس بلند آوازه ی انگلستان، در تراژدی هاملت گفته است که: «اصرار در اندوه، چون از حد معینی بگذرد دلیل بر خامی عقل است و این اندازه افسردگی شایسته ی مردان نیست.» بر گفته ی او باید اضافه کرد که: «اصرار در هر چیز، چون از حد معینی بگذرد دلیل بر خامی عقل است و این اندازه افراط شایسته ی خردمندان نیست.»

۲ - من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت

ش م ح - درست است که در مورد دنیای قدسی و فردوس برین، آرای من با نظریات ایشان متفاوت است، اما من نیز چون ایشان در تعظیم شادی و تکریم خوشی، بسیار قول و غزل سروده ام:

کنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت
چمن حکایت اردی بهشت می گوید
من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت
نه عاقل ست که نسیه خرید و نقد بهشت

به می، عمارت دل کن که این جهان خراب
بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت (ص ۳۹۳)

اکنون که از بوستان، نسیم بهشتی می وزد و چمن حکایت اردی بهشت می کند، باید با شراب فرح بخش و یار حور سرشت به شادمانی نشست، زیرا این جهان بی وفا، سرانجام از خاک ما خشت می سازد.

۳ - «عشقی آسمانی و عشقی زمینی»

ع ۱ - اما، شما این تعظیم شادی و فلسفه ی دنیوی اغتنام فرصت را با مکتب آسمانی و ملکوتی عرفان در هم آمیخته اید و از آن یک فلسفه ی متعادل «لاهوئی - ناسوتی» یا «آسمانی - زمینی» به وجود آورده اید که در نوع خود بی نظیر است. و علت محبوبیت جنابعالی و اقبال خاص و عام به شما به خاطر همین تعادل و توازن بین جسم و روح، بین ضمیر خود آگاه و ضمیر ناخود آگاه، بین جبر و اختیار است. جنابعالی ترکیبی هستی از

مولوی و خیام. شما، فلسفه ی عالم لاهوت را از حضرت مولوی و فلسفه ی عالم ناسوت را از حکیم نیشابور گرفته و این دو قطب متضاد را، با استادی هر چه تمام تر، با هم آمیخته اید،

خیام + مولوی = حافظ

فلسفه ی اغتنام فرصت + فلسفه ی عرفان = فلسفه ی حافظ

جنابعالی هم به آن دنیا معتقدتد و هم می خواهید از خوشی های این دنیای فانی لذت ببرید. هم روضه ی رضوان را به جوی می فروشید و هم می گوید که «فردا شراب کوثر و حور از برای ماست». هم به جبر معتقدید و هم به اختیار. هم می گوید که «چرخ بر هم زخم، ار جز به مرادم گردد:، و هم می گوید که «رضا به داده ده و گره از جبین بگشا» از یک طرف می گوید:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود
مفروش به باغ ارم و نخوت شداد
وعده ی فردای زاهد را چرا باور کنم
یک شیشه ی می، نوش لبی، و لب کشتی
(ص ۱۱۵۹)

و از آن طرف می گوید:

مژده ی وصل توکو، کز سر جان برخیزم
به ولای تو، که گر بنده ی خویشم خوانی
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
از سر خواجگی کون و مکان برخیزم
یارب از ابر هدایت، برسان بارانی
پیشتر زآن که، چو گردی، زمین برخیزم (ص ۹۵۸)

از یک طرف می گوید:

چرخ بر هم زخم ار جز به مرادم گردد
و از طرف دیگر می گوید:
من نه آنم که زبونی کشم از دور فلک
که بر من و تو نگشوده اند، در اختیار
به داده رضا ده و گره از جبین بگشا

ش م ح - من همه ی این قطب های متضاد را در کنار یکدیگر آورده ام و آن ها را با هم عجین کرده ام و تا به نوعی تعادل و توازن برسم، زیرا اهل تعصب و افراط در هیچ زمینه ای نیستم و جنگ هفتاد و دو ملت را از آن رو می دانم که حقیقت را ندیده اند و ره افسانه زده اند.

ع ا - باید اقرار کنم که جنابعالی این کار را با استادی کامل به انجام رسانیده اید و با عجین کردن و در آمیختن این قطب های مختلف با یکدیگر به یک نوع تعادل و توازن رسیده اید که واقعا به نظیر است. یکی از علل موفقیت شما نیز همین است. هر کسی با هر مشربی که باشد، گوشه ای از افکار خود را در غزلیات زیبای شما خواهد یافت. آمیختن دو فلسفه ی متضاد «عرفان» و «اغتنام فرصت» با یکدیگر و آوردن این همه افکار ضد و نقیض زیر یک سقف واحد کاری است کارستان که فقط از عهده ی شما بر آمده است. در این باره سخن فراوان است، اما متاسفانه وقت ملاقات ما به پایان رسیده است و مجبوریم دنباله ی مصاحبه را به وقت دیگر موکول کنیم. بار دیگر از این که دعوت ما را پذیرفتید تشکر می کنم.

دنباله ی این مصاحبه ی جالب را در شماره ی آینده باهم خواهیم خواند.

منبع:

شعرها ی این مقاله به نقل از دیوان حافظ به تصحیح بهالدین خرمشاهی است: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ ششم، جلد های اول و دوم ۱۳۷۳. در کنار هر شعر، شماره ی صفحه ی آن آمده است.

Hafiz4.vnf

abbas.ahmadi@mailcity.com